



دانش

گفت و گو با محمدحسن گنجی ...

۲۸



پزشکی

دیسک کمر مصنوعی در ستون فقرات

۲۹



پزشکی

پروتئین واکنشی C و قلب شما ...

۲۹



دادگاه مترو و چهارباغ

جامعه

۳۰



نگاه

زمان مشارکت در شهرسازی

ترانه پلدا *

بهسازی، نوسازی و احیای مرکز تاریخی شهر تهران در شرف وقوع است، کاری که با نیم قرن تاخیر نسبت به دیگر شهرهای تاریخی کشورمان، بالاخره آغاز می‌شود و امید است شهر تهران از آن سرافکنده بیرون نیاید.

شاید آنچه هنوز قبل از برداشتن گام اول و پیشاپیش بسیاری از علاقه‌مندان و صاحب‌نظران در امر شهرسازی را نگران می‌کند، شیوه‌پرداختن به مسئله و طلایه‌هایی است که از افقی مغشوش خبر می‌دهد. به‌طور خلاصه به‌نظر می‌رسد حرکتی مشابه آنچه بخش وسیعی از میراث طبیعی شهر تهران را در سال‌های پس از جنگ با ساخت و ساز بی‌رویه و بی‌برنامه به نابودی و اغتشاش کشانید، اکنون درصدد است تا در پی اشباع مناطق شمالی تهران دامنه فعالیت ساختمانی پرحجم سودآور را به محدوده‌های میراث تاریخی شهر تهران بکشاند. آن هم به یک دلیل ساده: اینکه زمین در مرکز متروک مانده و تاریخی شهرمان هنوز نسبتاً ارزان است و توسعه آن به دلیل مرکزیت مکانی دارای آینده‌ای روشن و پربرون.

شاید اگر تهران طرح جامع مصوب و به‌روزی می‌داشت، این روند سال‌ها پیش از مرکز شهر آغاز شده بود و امروز ۳۰سال نیز از عمر آن می‌گذشت. البته حرکت‌های امروز در مرکز تهران در کل به بی‌منطقی حرکت ساختمان‌سازی مسکونی و برج‌سازی‌های معروف در شمال شهر نیست، بنابراین در اصل و انگیزه آن ایرادی نیست. به‌ویژه آنکه کهنگی و عدم رسیدگی و نگهداری به موقع، وضعیت مرکز شهر را تا حدودی بحرانی کرده است. چاره‌ای جز آغاز یک روند طولانی از مذاکرات بین دست‌اندرکاران و کارشناسان متخصص و سازندگان ذی‌افع نفعان نیست. واقعیت این است که برای داشتن شهری زیبا هر کس بهتر است و باید کار خودش را به نحو احسن انجام دهد. اگر سازمان میراث فرهنگی و گردشگری، مانند بسیاری شهروازان نگران تهران قدیم، عقیده دارد که عمارت شمس العماره و بافت قدیم تهران ارزش تاریخی دارد و باید به آن بها داد، باید بر قوانین خود نسبت به رعایت حریم ارتقاعی در اطراف این‌گونه ساختمان‌ها و بافت‌های ارزشمند پافشاری کند و با بحث‌های منطقی و تبلیغ بیجا نگذارد تا در فاصله کمی از آن مثلاً برایی برجی ۱۵ طبقه، جذایت آن را تحت الشعاع قرار دهد.

اگر ردگدازها و کوچه‌های قدیمی تهران و نماهای زیبای آجر آنها می‌تواند با اندکی توجه و طراحی مناسب، حفظ و احیا شود و شهروندان و گردشگران به سادگی می‌توانند از قدم‌زدن و خرید و تفریح در آنها لذت ببرند، باید با بحث و تبلیغ و فرهنگ‌سازی، جلوی تعریض و صاف‌شدن همین تعداد قلیل کوچه باریک و پریچ و خم تاریخی را گرفت و تهران را از هسته با هویت خود (طهران طهماسبی) تهی و محروم نکرد. زیرا بدون شک برای تأمین معازنه‌ها و انبارهای وسیع و جدید و کارا در طرح‌های جامع و تفصیلی جدید تهران پیش‌بینی شده است.



اگر ماموران دولت به کار نظارت و تسهیل‌گری خود پایبند باشند و کار ساخت و ساز را به گروه‌های مشارکت‌جوی سازندگان خردبخش خصوصی واگذارند، مطمئناً مرکز شهری باهویت‌تر از زمانی خواهیم داشت که به بهانه بهداشت و توسعه و نوسازی، بولدورز در سرتاسر محلات و ساختمان‌هایی بیندازیم که شاهد تاریخ پرفراز و نشیب این شهر بوده‌اند.

به هر حال، آن که امروز در مرکز تهران زمین دارد و یا زمین خریده است، باید وارد پروسه گفت‌وگو و چانه‌زنی با کسانی شود که می‌توانند راه‌حل‌های روشن (و البته سودآوری) جلوی پایش بگذارند. کسانی که بتوانند منفعت عمومی را نیز در کنار این موج مایل به ساخت و ساز تأمین کنند و با هدایت آن و تعیین حدود منطقی برای آن، بهسازی و نوسازی «تدریجی» مرکز شهر تهران را محقق سازند.

واقعیت این است که محلات تاریخی «عودالجان» ، «سنگلج» و «امامزاده یحیی» اگر تبدیل به انبار و سوپر مارکت لوازم پدکی و آهن آلات نشوند، اقتصادی‌تر و سودآورتر عمل خواهند کرد. به علاوه، آبروندانه‌تر و زیباتر است که معازنه‌های کوچک همان کوچه‌ها و گذرهای باریک «لوطی صالح»، «دانگی»، «درختی»، تکیه‌های «رضاقلی خان» و «عودالجان» سر جای خود باقی بمانند، تا در برابر آیندگان شرمنده نباشیم که میراث‌شان را پاس نداشتیم.

معمار و طراح شهری



خود را از دست بدهد اما گوه‌رین می‌گوید: سیستم آژیر خطر هم کارایی خاص خود را دارد و وجود این دو سیستم در کنار هم می‌تواند نقش بسزایی در تأمین امنیت ایفا کند. طرح دیگری که از چندی پیش اجرای آن به گوش رسیده شهر متمرکز کردن بازار طلافروشان تهران در یک نقطه از شهر بوده که این موضوع از سوی رئیس اتحادیه صنف طلافروشان رد شد. گوه‌رین دراین باره گفت: شاید بتوان طلافروشی‌ها را در بازارچه‌های مختلف در چندین نقطه شهر متمرکز کرد اما اجرای چنین طرحی که تمام طلافروشی‌های تهران را در یک نقطه متمرکز کنیم ممکن نیست. از دیگر طرح‌هایی که توسط سردار طلایی پیشنهاد شده طرح «پلیس اصناف» است که مقدمات آن فراهم شده و به زودی تعدادی از نمایندگان اصناف پلیس افتخاری صنف خود خواهند شد.

مغازه‌اش از این سیستم خبری نیست، می‌گوید: هزینه‌اش بالا است. هیچ کمکی هم به ما نمی‌شود و من که مشکل مالی دارم، نمی‌توانم چنین سیستمی تهیه کنم. فراهم‌شود می‌تواند نقش بسزایی در بالا بردن امنیت ایفا فوق گفت: نصب چنین سیستمی هزینه‌ای حدود ۴۰۰ هزار تومان نیاز دارد و اگر بخواهند سیستم کامل‌تر باشد هزینه‌اش بالا می‌رود. اگر کسی امنیت بیشتر برای واحد خود می‌خواهد باید هزینه بیشتری هم صرف کند.

یکی از سیستم‌هایی که قبلاً از آن برای امنیت طلافروشی‌ها استفاده می‌شد وجود آژیر خطر بود. طلافروشان به محض احساس خطر دکمه اضطراری که به دور از چشم حاضران در مغازه تعبیه شده بود را با و یا دست فشار داده و آژیر به صدا درمی‌آمد. حالا با وجود سیستم مونیטورینگ احتمال می‌رود که سیستم قبلی جای

از سال ۶۳ در کار طلافروشی فعالیت دارد حضور کارآگاهان خصوصی در کشورهای خارجی را مفید ارزیابی می‌کند و معتقد است: «اگر در کشور ما هم چنین امکانی فراهم‌شود می‌تواند نقش بسزایی در بالا بردن امنیت ایفا کند.» در حالی طلافروشی‌های شهر تهران تا پایان امسال به سیستم مونیترینگ و دوربین مداربسته مجهز می‌شوند که این سیستم از سالیان دور در کشورهای دیگر استفاده می‌شده است.

یکی دیگر از کسبه پاساژ نگین دراین باره می‌گوید: چندین سال پیش به کشور سنگاپور سفر کردم. وقتی وارد طلافروشی‌های آنجا شدم این سیستم را دیدم. حالا بعد از چند سال ما هم از وجود این سیستم بهره‌مند شدیم که اگر زودتر راه‌اندازی می‌شد بهتر بود. مریدانسال‌ی که در یکی از محله‌های جنوب طلافروشی دارد و در

یک ماجرای واقعی که ممکن است هر لحظه اتفاق بیفتد

بارداری ناخواسته و سقط جنین

هلیا خرم

دیگر می‌آیم.
سوار ماشین شدم. دو تا زن عقب نشسته بودند و یک مرد هم رانندگی می‌کرد. داشتم از ترس می‌مردم. کیفم را باز کردم هر چی دعا در آن داشتم دو، سه بار خواندم، رفتم سمت میدان نور از کوچه و پس‌کوچه‌ها گذشتم. ماشین دم در یک مطب دندانپزشکی توقف کرد. پیاده شدیم رفتم بالا. دیدم حداقل ۱۰ یا ۱۵ نفر آنجا نشسته‌ند که اکثرشان مثل خودم دخترانی جوان بودند. نفر اول رفت تو، ۱۰ دقیقه بعد آمد بیرون، نفر دوم ۲۰ دقیقه و نوبت من شد. می‌لرزیدم و صلوات می‌فرستادم. دو سه دفعه تصمیم گرفتم برگردم. رفتم در اتاق. دکتر و یک پرستار ایستاده بودند، بدون پیهوشی یا بی‌حسی خودم را به آنها سپردم. نیم ساعت درد کشیدم و فریاد زدم. تا حالا این‌قدر عذاب نکشیده‌بودم، ولی باید تحمل می‌کردم. بعد از نیم‌ساعت از اتاق بیرون آمدم برگشتم به محل قرار، علی‌آن طرف اتوبان ایستاده بود. وقتی مرد دیرا سریع به سمت من آمد، با حال بدی از ماشین پیاده شدم، تقریباً مرده بودم.

دکتر به علی گفت: می‌شه ۳۰۰ هزار تومان البته چون آشنا بودیم. شانس آورد چون اگر آمپول می‌زد، می‌مرد. این

است. هیچ راهی نداری، می‌خوای یک دکتر خوب بهت معرفی کنم؟

آره، مرسی تورو خدا. باید از شرش خلاص شوم. این تلفن‌اش است. بگو از طرف من. خیالت راحت باشد.

با آن تلفن تماس گرفتم.
بله خانم، بیایید مطب.

آدرس گرفتم، نزدیک شهرک غرب. رفتم تو بهمون گفت پس فردا صبح بهش زنگ بزنیم و برای از بین بردن بچه بریم. این دو روز مثل دیوانه‌ها بودم، از اتاق بیرون نمی‌آمدم. از خدا می‌ترسیدم. از انجام این کار وحشت داشتم، ولی چاره‌ای نبود، باید هر چه زودتر از شرش خلاص می‌شدم. صبح وقتی علی آمد دنبالم مثل مرده‌ها بودم، رنگم پریده بود. توان قدم برداشتن نداشتم. نازی به خودت مسلط باش، همه چیز درست می‌شود. به خانم دکتر زنگ زدم، گفت نیم‌ساعت دیگر توی اتوبان همت نرسیده به خروجی شهرک باشیند.

رسیدیم. دیدیم یک پژوی سیاه‌رنگ جلوی ماشین علی ایستاد، دکتر پیاده شد به من گفت: پیاده‌شو بریم. به علی نگاه کردم. پس شوهرم چی؟

نه او باید همین جا منتظر تو باشد. علی آقا یک ساعت

همه ما درباره سقط جنین شنیده‌ایم و آن را کاری غیرقانونی می‌دانیم. اما هیچ‌گاه تصور کرده‌اید که وقتی یک بارداری ناخواسته پیش می‌آید، چگونه باید با آن روبه‌رو شد؟ ما-جاری‌که به رشته تحریر درآمده، واقعیتی است که رخ داده و براساس مشاهدات بیان شده است.

خانم احمدی؟
بله، بفرمایید.

مژده! جواب مثبت است.

باورم نمی‌شد، خیره شده بودم و به صورت زن از پشت میز نگاه می‌کردم. بدون اینکه حرفی بزنم، کاغذ را گرفت و داخل کیفم گذاشت. از پله‌ها پایین آمدم، زمین دور سرم می‌چرخید، باورم نمی‌شد، یعنی چه؟ خدایا چی کار کنم؟ قرار بود به‌زودی با هم ازدواج کنیم. روی پله‌ها نشستم. فقط اشک می‌ریختم. مویالم را درآوردم. . . . ۹۱۲. الو سلام! جواب مثبت است، چی کار کنیم؟ کجایی؟ گریه نکن الان می‌پام الان می‌پام. نیم‌ساعت بعد در حالی که اشک می‌ریختم در ماشین علی را باز کردم و سوار شدم.

هیچی، آرام باش. اول باید یک دکتر بریم. خانم احمدی نوبت شما است.

سلام خانم دکتر.

این جواب آزمایشم است.

بله مبارکه. بچه سالمه. سالمه سونوگرافی اینو می‌گه. الان ۲ ماه و ۲۰ روزه که بچه دوازده تری شکمت زندگی می‌کند.

طاقت نیاوردم. زدم زیر گریه. نمی‌توانم خانم دکتر، نمی‌توانم. باید از بین بره.

عزیزم این کار غیرقانونی است، شوهرتو صدا کن. علی بیا تو.

پسر این کار غیرقانونی است. چرا می‌خواهید از بین ببریدش؟

نمی‌توانیم خانم دکتر، نمی‌شود.

از من نشنیده بگیردی ولی یک نوع آمپول است که اگر دو تا به فاصله نیم‌ساعت بزند احتمال از بین رفتن بچه وجود دارد.

می‌خریم خانم دکتر می‌خریم. اسمش چیه؟ هر چقدر باشد می‌خریم.

باید اصلشو بخرید، هندی است. ولی باید یگویی ۵۰درصد خطر مرگ وجود دارد. شاید بگیری، این قدر افت فشار پیدا می‌کنی که می‌میری، باز هم راضی ای؟ آره به خدا مرگ بهتر از این بی‌آبرویی است، عیب ندارد.

پسرم حتماً جایی باش که نزدیک به یک درمانگاه باشی که به محض افت فشار به جایی برسوتیش که بتونه سرم بزنه و زنده بمونه.

آمدیم بیرون زنگ زدم به یکی از دوستانم. داروخانه داشت. همیشه داروهایم را از او را می‌گرفتم. سلام. خوبی دو تا آمپول. . . . می‌خوام، آره بعداً می‌گم فقط اصل باشد. عصر بیا بگیر!

عصر با علی رفتم.

خانم دکتر در داروخانه گفت: چندماهته؟ گفت ۲ماه و نیم با آمپول از بین نمی‌رود. فقط احتمال مرگ خودت وجود دارد، برای این کار دیر شد. تنها راهتان کورتاژ